

اعتقادات دین از جمله پایه‌های بنیادین آن به‌شمار می‌روند؛ به همین جهت حساسیت‌هایی ویژه نسبت به آن در میان متفکران و اندیشمندان وجود دارد؛ به گونه‌ای که آرای پرشمار و گاه متعارضی در میزان شناخت لازم در اعتقادات مطرح شده است. در تعیین میزان شناخت لازم در اعتقادات، توجه به چند مسئله ضرورت دارد:

الف) مقصود اصلی (هدف و واجب اصلی) در رویارویی با اعتقادات چیست؟ شناخت یا تدین‌ورزی نسبت به امور اعتقادی؟ این مسئله یکی از مسائل بنیادین در اعتقادات است که باید در مقاله‌ای جداگانه به آن پرداخته شود، ولی به‌اختصار باید گفت با توجه به ادله مختلفی که در این زمینه وجود دارد، باید واجب و مقصود اصلی در رویارویی با اعتقادات را، تدین‌ورزی دانست و شناخت را مقدمه اختیاری آن قلمداد کرد؛ نه اینکه شناخت امری اختیاری، و تدین‌ورزی به آن نتیجه‌ای قهری و غیراختیاری باشد؛ ب) در اعتقادات آیا می‌توان به ظنون پایبند بود یا خیر؟ ظن که در مقابل یقین است به موردی اطلاق می‌شود که فاعل شناسایی یکی از طرفین قضیه را می‌پذیرد، ولی در عین حال احتمال خلاف آن را نیز ممکن می‌داند؛ اما در یقین، با پذیرش یکی از طرفین قضیه، احتمال طرف مقابل صفر قلمداد می‌شود. در این باره نیز دو دیدگاه وجود دارد: حجیت ظنون اعتقادی و عدم حجیت ظنون اعتقادی. در این زمینه ضرورت دارد که ادله حجیت و عدم حجیت ظنون اعتقادی بررسی شوند؛ ولی به‌اجمال باید گفت برای عدم حجیت ظنون اعتقادی، در مجموع به ده دلیل اشاره شده است که می‌توان در همه آنها تشکیک کرد و با توجه به اقامه سه دلیل معرفت‌شناختی، به حجیت ظنون اعتقادی معترف گشت؛ ج) در اعتقادات آیا می‌توان تقلید کرد یا خیر؟ این مسئله را در پژوهش پیش‌رو بررسی خواهیم کرد.

تقلید در اعتقادات پیشینه‌ای بس کهن دارد و کمتر کتاب فقهی یا اعتقادی‌ای را می‌توان یافت که به این بحث اشاره نکرده باشد. معمولاً ذیل بحث لزوم نظر و استدلال در معرفت الله به این امر پرداخته می‌شود که آیا در اعتقادات می‌توان به تقلید بسنده کرد یا خیر. مثلاً کسانی همچون شیخ طوسی در کتاب *الاعتقاد فیما یتعلق بالاعتقاد*، ص ۲۵-۲۸، و همچنین در کتاب *العدة* ج ۲ ص ۷۳۱، سید مرتضی در *رسائل الشریف المرتضی*، ج ۲، ص ۲۶۵؛ علامه حلی در *أجوبة المسائل المهنائیة*، ص ۹۵ و در کتاب *الرسالة السعدیة* ج ۱، ص ۹ و محقق حلی در *معارج الأصول*، ص ۱۹۹ به این بحث پرداخته‌اند.

تلقی اعتقادات به‌منزله اساس دین، ضرورت پژوهش پیش‌رو را افزایش می‌دهد؛ زیرا در صورتی که تقلید در اعتقادات بی‌ثمر و حرام باشد، اعتقادات برآمده از تقلید بی‌ارزش خواهند بود و فرد مکلف،

تقلید در اعتقادات؛ از انکار تا پذیرش *

رضا برنجکار / استاد دانشگاه تهران

berenjkar@ut.ac.ir

mehdi.nosratian@gmail.com

مهدی نصرتیان اهور / دکترای مدرسی معارف دانشگاه قرآن و حدیث قم

دریافت: ۱۳۹۲/۱۳ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱۴

چکیده

اعتقادات از جمله مهم‌ترین بخش‌های هر دین به‌شمار می‌آید؛ زیرا فقه و اخلاق پس از اثبات اعتقادات قابل پایه‌ریزی است. به همین جهت در میان متکلمان بحث‌های بسیار دقیق و عمیقی در تعیین نوع شناخت اعتقادات صورت گرفته است. یکی از این بحث‌ها، امکان یا عدم امکان تقلید در اعتقادات است. به‌راستی آیا در اعتقادات می‌توان تقلید کرد؟ در صورت امکان، محدوده آن کجاست؟ در پژوهش پیش‌رو به این مطلب مهم پرداخته شده و هدف از آن دستیابی به جمع‌بندی‌ای صحیح در باب امکان تقلید در اعتقادات، و تبیین حدود کاربست آن است. در مقاله حاضر از روش توصیفی تحلیلی بهره گرفته می‌شود. لذا نخست به نقل و توصیف دیدگاه‌های مطرح و ادله آنها، و سپس به نقد و بررسی آنها پرداخته خواهد شد. به نظر می‌رسد که در اعتقادات فرعی می‌توان تقلید را جایز دانست؛ هرچند که در آنها نیز وظیفه اولیه، استدلال و رجوع به نقل قطعی است.

کلیدواژه‌ها: تقلید، تدین، استدلال، اعتقاد.

انجام وظیفه نکرده است؛ ولی در صورتی که تقلید در اعتقادات جایز باشد، اعتقادات برآمده از آن ارزش معرفتی دارند و همین ارزش معرفتی داشتن، به معنای حجیت تقلید است. همچنین در صورتی که تقلید واجب باشد، اعتقادات برآمده از استدلال هیچ ارزش معرفتی ای نخواهد داشت. همین تبعات بسیار متفاوت موجب می شود تا بخواهیم مسئله حاضر را به دقت بررسی کنیم و سرانجام معلوم سازیم که آیا می توان در اعتقادات تقلید کرد یا خیر؟

در کنار پرسش اصلی پیش گفته، پرسش های فرعی نیز مطرح می شوند: کسانی که تقلید در اعتقادات را جایز شمارند، در چه محدوده و حوزه هایی آن را ممکن می دانند و دیدگاه هایشان در این زمینه چیست؟ ادله ایشان چیست؟ کدام یک از این اقوال و دیدگاه ها پذیرفتنی است؟ با توجه به این پرسش ها، در پژوهش پیش رو ابتدا به بحث مفهوم شناسی و سپس به طرح دیدگاه های مختلف از جمله قول به وجوب تقلید، قول به حرمت تقلید و قول به جواز آن اشاره می کنیم. البته ذیل هر بحث، به ذکر ادله و نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۱. معنائشناسی تقلید

ابن فارس معتقد است که ماده قلد دو معنا دارد: الف) آویختن و بستن چیزی به چیزی (فراهیدی، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۱۱۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۶۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۸۲؛ فیومی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۵۱۳)، ب) نصیب و بهره (ابن فارس، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۱۹). مرحوم مصطفوی معتقد است که قلد یک معنا بیشتر ندارد: آویختن و محکم بستن (مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۹، ص ۳۰۶). آویختن و بستن چیزی به چیزی، یکی از معانی مورد اتفاق لغت پژوهان برای واژه تقلید است. در واقع وقتی کسی به دیگری دل سپرد و از او تبعیت کرد، خود را به او مرتبط دانسته و دل را به او گره زده است.

اما در تعریف معنای اصطلاحی این واژه، قاضی عبدالجبار و میرسید شریف جرجانی می گویند: تقلید آن است که انسان قول دیگری را بپذیرد بدون اینکه از وی دلیل و بینه ای مطالبه کند (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲، ص ۳۲؛ میرسید شریف جرجانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹). سید مرتضی نیز مشابه همین گفتار را در تعریف تقلید می آورد و می افزاید علاوه بر اینکه شخصی حجت و بینه از طرف مقابل نمی طلبد، در گفتار او تردید هم نمی کند (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۶۵). فاضل مقداد نیز در تعریف تقلید می گوید: تقلید همان اعتقاد جزمی مطابق با واقع و غیرثابت است (فاضل مقداد،

۱۴۰۵، ص ۹۷). در اصطلاح، زمانی که اعتقاد از روی دلیل نباشد، غیرثابت است. محقق کرکی نیز تقلید را چنین تعریف می کند: تقلید یعنی گفتار کسی را پذیرفتن بدون آنکه دلیلی برای آن اقامه شده باشد (عاملی محقق کرکی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۷۳). به نظر می رسد همان گونه که آیت الله خویی نیز اشاره می کند (خویی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۴۷؛ همو، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۴۲۸)، از مجموع این تعاریف و تعریف های مشابه آن در کتب فقهی، اصولی و کلامی می توان چنین برداشت کرد که معنای اصطلاحی تقلید همسو با معنای لغوی آن است. تقلید همان دل سپردن به گفتار کسی است، بدون جویا شدن دلیل آن.

۲. تقلید در اصول دین

امکان به کارگیری تقلید در اعتقادات یکی از بحث های پرچالش در کلام و فقه است؛ به گونه ای که سه دیدگاه در این باره وجود دارد: وجوب تقلید، حرمت تقلید و جواز تقلید.

۱-۲. وجوب تقلید

در متون فقهی قول به وجوب تقلید در اعتقادات را به شیخ حر عاملی، ملامین استرآبادی، بعضی اخباریان، عبدالله بن الحسن العنبری، حشویه و تعلیمیه نسبت داده اند (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۰۹). در ادامه به برخی از ادله ای اشاره خواهد شد که برای وجوب تقلید اقامه شده است:

دلیل اول: لزوم نظر و استدلال در اعتقادات با محذور همراه است؛ زیرا فردی که مکلف به نظر و معرفت شده است، اگر خداوند را نمی شناسد، پس نمی تواند به اوامر و نواهی خداوند علم یابد؛ در نتیجه نمی تواند عنوان مکلف را به خود بگیرد و اگر این شخص، عالم به خداوند است؛ در این صورت امر کردن وی به اینکه علم پیدا کند، تحصیل حاصل و محال است.

نقد: در عقلی یا شرعی بودن وجوب نظر دو دیدگاه مطرح است: اشاعره به جهت انکار حسن و قبح، پیرو وجوب شرعی نظر و استدلال شده اند و در مقابل عدلیه، وجوب آن را عقلی می دانند. دلیل ارائه شده می تواند نافی وجوب شرعی نظر و استدلال باشد و محذور مزبور را متوجه آن سازد؛ ولی درباره وجوب عقلی نظر و استدلال چنین اشکالی وارد نیست. معتقدان به وجوب نظر و استدلال نیز ادله ای اقامه می کنند که بر طبق آن راه انحصاری دستیابی به اعتقادات همان استدلال کردن است (علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۹، ص ۱۳۵؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۱۳۶؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۱۰؛ آمدی، سیف الدین، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۶۰؛ سبحانی، ۱۳۸۵، ص ۹۰؛ عاملی شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۶۱؛ شبر، ۱۴۲۴، ص ۵۷۲).

دلیل دوم: اگر نظر و استدلال واجب باشد و هر شخصی (چه متخصص و چه عامی) مکلف شود خودش به دنبال دستیابی اعتقادات باشد، نقض غرض رخ خواهد داد؛ زیرا هدف از وجوب نظر و استدلال، دستیابی به اعتقاد صحیح و رستگاری بود؛ ولی به جهت اینکه در اصول دین انظار مختلف است و به تبع شبهات فراوان، خطر افتادن در دام گمراهی نیز وجود دارد و در نتیجه، با این وجوب، بستر ضلالت برای مکلفان فراهم می‌آید و به جای سعادت‌مند شدن به سمت شقاوت کشیده خواهند شد؛ درحالی‌که اگر دست از وجوب نظر و استدلال برداشته شود و مکلفان به سمت تقلید کشانده شوند، چنین خطری در کمین آنها نخواهد بود؛ زیرا فرد مکلف با شبهات موجود روبه‌رو نمی‌شود تا بر اثر آشنایی با آنها گمراه شود. به همین جهت می‌توان از وجوب تقلید سخن گفت (مازندرانی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱، ص ۱۴۹؛ صدر، ۱۴۲۰ق، ص ۲۱۲؛ مؤیدی، ۱۴۲۲ ق، ص ۲۲).

نقد: در استدلال مزبور، بر راه نیافتن گمراهی در تقلید پافشاری می‌شود؛ به همین جهت باید مقصود آنها از تقلید را جویا شد. آیا مقصود از تقلید، پیروی کردن از پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ است؟ در این صورت هر چند خطا و اشتباه در آن معنا ندارد و ایشان معصوم‌اند، در اصطلاح به آن تقلید نمی‌گویند و نام ایمان را بر آن اطلاق می‌کنند (ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۳۲۹) و به عبارت دیگر خروج از اصطلاح و کانون نزاع است. اگر تقلید از مجتهد عالم مد نظر است، در این صورت نیز احتمال گمراهی همچنان باقی است؛ زیرا مقلد یا از کسی تقلید می‌کند که خودش اهل استدلال و نظر است که در این صورت، همچنان احتمال خطا و حتی کذب در آن باقی است و محذور مرتفع نمی‌شود و یا از کسی تقلید می‌کند که خودش نیز اهل نظر نیست؛ در این صورت یا تسلسل رخ می‌دهد و یا در نهایت باید به کسی ختم شود که خودش اهل نظر و استدلال است که همان محذور جای خود باقی است. در نتیجه اگر استدلال کردن با مشکل روبه‌رو و حرام گردد، باید تقلید به طریق اولی حرام باشد (مازندرانی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱، ص ۱۴۹). همچنین می‌توان به روش مشابهه تقریر اشکال، استدلالی برای وجوب نظر اقامه کرد. اگر فردی به دنبال استدلال باشد و از اعمال پیش فرض خودداری کند، قطعاً از همه این شبهات در امان خواهد ماند؛ پس چرا از وجوب نظر دست برداشته و به وجوب تقلید متمایل شده‌اید؟ (صدر، ۱۴۲۰ق، ص ۲۱۲).

دلیل سوم: بدعت بودن نظر و استدلال: هر آنچه در زمان پیامبر ﷺ و سلم و صحابه ایشان پیشینه نداشته باشد، بدعت است. نظر و استدلال کردن در امور اعتقادی از جمله اموری است که در زمان پیامبر ﷺ و صحابه آن حضرت سابقه نداشته است؛ زیرا اگر چنین امری در میان صحابه مرسوم بود،

گزارش آن به ما نیز می‌رسید؛ چرا که برای ثبت و نقل چنین اموری که میان صحابه مرسوم بوده انگیزه بسیاری وجود داشته است. بدعت نیز در دین حرام است؛ پس استدلال و نظر حرام است (مؤیدی، ۱۴۲۲ ق، ص ۲۲؛ ابن صلاح شرفی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱، ص ۲۱۰).

نقد: در مقام پاسخ به دو صورت مشی می‌شود: الف) پاسخ بنایی، ب) پاسخ مبنایی.

اما پاسخ بنایی: به فرض پذیرفته شود که در زمان پیامبر ﷺ و صحابه ایشان استدلال کردن مرسوم نبوده است؛ ولی پرسش این است که آیا هر آنچه پیش‌تر سابقه نداشته و اکنون رخ داده، بدعت است و حرام؛ یا بدعت آن است که عملی که صحابه با توجه و التفات ترکش می‌کردند، اکنون انجام شود؟ به عبارت دیگر اگر صحابه در زمان خود به امری توجه داشته و از روی التفات از آن روی‌گردان شده باشند، در این صورت می‌توان ارتکاب این عمل را پس از زمان آنها را بدعت نامید، ولی اگر صحابه به این امر اصلاً التفات نداشته‌اند و علت روی‌گردانی از عمل مزبور نیز به جهت بی‌توجهی به آن بوده باشد، در این صورت چه دلیلی بر بدعت بودن آن هست؟ (صدر، ۱۴۲۰ق، ص ۲۱۲)؛

پاسخ مبنایی: در منابع فراوان مانند قرآن و سنت نبوی و علوی می‌توان شواهدی یافت که در بخش اعتقادات از استدلال استفاده شده است که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (یوسف: ۱۰۹؛ روم: ۹؛ فاطر: ۴۴)؛ «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ» (غاشیه: ۱۷-۲۰)؛ «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (انبیاء: ۲۲)؛ «اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأْتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ وَكَعَرَفْتَ صِفَتَهُ» (شریف الرضی، ۱۴۱۴ ق، ص ۳۹۷؛ حرانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۷۲؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۶۳؛ همو، ۱۴۰۳ ق، ج ۴، ص ۳۱۷). در مجموع می‌توان گفت اولاً در زمان نزول وحی و پس از رحلت پیامبر ﷺ و همچنین در زمان صحابه، استدلال نه تنها معرض‌عنه نبوده، بلکه به‌وفور می‌توان نمونه‌های آن را مشاهده کرد، به‌ویژه در مباحث مناظره‌های پیامبر و اصحابشان با اهل دیانات؛ ثانیاً اگر هم از وجود استدلال در زمان ایشان صرف‌نظر، و با مستشکل مباحثات شود، اعراض اصحاب زمانی مضر به جواز استدلال است که از روی التفات باشد نه از روی غفلت یا به جهت بی‌نیازی. ممکن است اصحاب نیازی به استدلال کردن احساس نمی‌کرده‌اند و تشکیک منجر به استدلال برای آنان رخ نداده و یا در رویارویی با دیگران به جهت تمسک به قول پیامبر به استدلال کردن توجه نکرده بودند.

بیشتر فقها و دانشمندان اسلامی معتقدند در حوزه اصول عقاید، تقلید حرام است و حتماً باید از روی فکر و استدلال به عقیده‌های پایبند شد و اعتقاد ورزید (علامه حلی، ۱۴۰۱ق، ص ۹۵؛ همو، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۹؛ زین‌الدین، بی‌تا، ص ۲۴۳؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۰۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۹۹؛ مرعشی نجفی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷۳؛ وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ص ۴۹۴؛ علامه حلی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۴۶-۲۴۷؛ صدر، ۱۴۲۰ق، ص ۲۰۹). اکنون به برخی از ادله ایشان اشاره می‌کنیم:

دلیل اول: تقلید در اصول دین مستلزم تالی فاسد است؛ زیرا با اختلاف آرای موجود در میان صاحب‌نظران در عرصه اعتقاد یا باید همه دیدگاه‌ها را صحیح دانست و به مکلف دستور داد به همه آنها اعتقاد داشته باشد که مستلزم اعتقاد به نقیضین و جمع میان آنهاست؛ یا باید یکی از آنها را بدون اینکه مرجحی در کار باشد صحیح دانست و فرد را به پیروی از آن مکلف ساخت که مستلزم ترجیح بلامرجح است. یا باید یکی از آنها را با وجود مرجح بر بقیه ترجیح داد و فرد را به تبعیت از آن مأمور کرد که در این صورت، پرسش از مرجح مزبور پیش می‌آید. این مرجح اگر غیر استدلال و نظر باشد، دور رخ می‌دهد؛ زیرا شناخت اینکه مجتهد در دیدگاهش به حق رسیده، متوقف بر شناخت اصول دین است؛ حال آنکه مطابق فرض، شناخت اصول دین متوقف بر شناخت دیدگاه مجتهد است؛ ولی اگر این مرجح نظر و استدلال باشد تالی فاسدی رخ نخواهد داد. به همین جهت باید در اصول عقاید، تفکر و استدلال را لازم دانست (علامه حلی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۴۷).

نقد: مرجح برای برتری دادن دیدگاه یک صاحب‌نظر بر دیدگاه دیگری گاه این است که فرد مکلف خودش اهل نظر و استدلال است و با استدلال به نتیجه‌ای رسیده و دیدگاه صاحب‌نظر موافق با استدلال خود را نیز تأیید می‌کند. شکی در عقلانی بودن این نوع ترجیح نیست؛ ولی می‌توان فرضی دیگر را نیز تصور کرد که نه ترجیح بلامرجح باشد و نه اینکه خود شخصی، اهل نظر و استدلال؛ فرد مکلف از کسی پیروی می‌کند که او در میان صاحب‌نظران و خبرگان، در اعتقادات اعلم باشد. در این صورت عقل حکم می‌کند از فرد اعلم پیروی شود. پس می‌توان ترجیح به تقلید از اعلم را نیز یکی از مرجحات دانست، بدون اینکه دور لازم آید. آری، ممکن است در نحوه شناخت اعلم تشکیک شود که در مباحث فقهی راه‌هایی برای آن بیان شده است و این تشکیک، مختص تقلید در اعتقادات نیست؛ بلکه در هر تقلیدی می‌توان در نحوه شناخت اعلم بحث مزبور را به میان کشید. با این بیان دور نیز منتفی می‌شود. علاوه بر اینکه استفاده از تعارض

دیدگاه‌ها و اثبات حرمت تقلید یکی از مغالطاتی است که در این استدلال رخ داده است. استدلال مزبور شبیه این است که گفته شود اگر خبر واحد مثلاً حجت باشد، لازمه‌اش تالی فاسد است؛ زیرا اگر دو یا چند خبر متعارض و متنافی وجود داشته باشد، صحیح دانستن هر دو لازمه‌اش اجتماع نقیضین است و صحیح دانستن یکی و رد دیگری یا بدون مرجح است و یا به خبر دیگر صورت می‌گیرد که دور پیش می‌آید. واضح است که چنین استدلالی مغالطه‌آمیز است. فرض تعارض دو دیدگاه، فرع بر حجیت اصل آن و مربوط به مرجحات باب تعارض ادله است. با تصویر تالی فاسد در فرض تعارض نمی‌توان در اصل حجیت تقلید تردید روا داشت؛ همان‌گونه که اگر تعارضی فرض نشود و مثلاً در هر دوره یک عالم و صاحب‌نظر در زمینه اعتقادات فرض شود و با این وحدت صاحب‌نظر، تالی فاسد مزبور رخ ندهد نیز نمی‌توان اصل حجیت تقلید را ثابت کرد. به عبارت دیگر، اصل حجیت تقلید دایرمدار پیش آمدن یا نیامدن تعارض و تالی فاسد آن نیست.

دلیل دوم: اگر تقلید در اصول اعتقادات جایز باشد، باید پذیرفت هر آنکه از راه تقلید کردن گمراه شده، معذور است. در این صورت باید یهودیان و مسیحیان و حتی اشخاص بی‌دین را که از علمای خود تقلید کرده و گمراه شده‌اند، معذور دانست؛ زیرا در ماهیت تقلید، تفصیل به دین اسلام و غیر اسلام وجود ندارد. اگر تقلید در اصول دین مذموم است، در همه ادیان مذموم است و اگر جایز است در همه ادیان جایز است؛ درحالی‌که معذور بودن ایشان در گمراهی به اجماع علمای اسلامی مردود است. همین امر کاشف از عدم جواز تقلید در اصول دین است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۰۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۹۹).

نقد: برخی از اندیشمندان در مقام پاسخ دادن به این اشکال گفته‌اند اگر تقلید به نحو مطلق جایز می‌بود (چه تقلید محق و چه تقلید مخطی) در این صورت اشکال مطرح شده وارد می‌بود؛ ولی تقلید از مجتهدی جایز است که به حق رسیده و مطابق با واقع باشد. اگر در تقلید یهودی و مسیحی و یا بی‌دین از علمای خود حکم به بطلان تقلید و معذور نبودن مقلد می‌شود بدین جهت است که علم به مطابقت نداشتن دیدگاهشان با حق و واقعیت وجود دارد و در نتیجه این قیاس مع الفارق است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۰۵؛ شیخ انصاری، ۱۳۷۹، ص ۲۸۳). در مقابل، برخی از علما این پاسخ را برنتابیده‌اند. ایشان معتقدند تشخیص دادن اینکه کدام تقلید حق و کدام باطل است، خود مستلزم علم به اصول دین است و در این صورت تقلید معنا ندارد (محقق حلی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۹۹؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۰۵-۱۰۶).

به نظر می‌رسد می‌توان به اشکال طرح‌شده در دلیل دوم پاسخ گفت. همان‌گونه که بعداً نیز در ادله جواز تقلید خواهد آمد، تقلید در اصولی جاری است که مستلزم دور نباشد؛ یعنی در غیر اصل توحید و نبوت. پس اگر توحید و نبوت اثبات شد، پس از آن تقلید معنا خواهد داشت. ادله‌ای اقامه خواهد شد که چنین تقلیدی از ارزش معرفت‌شناختی برخوردار است و با مراعات کردن شروط تقلید می‌توان گفت تکیه بر آن معقول و از جمله روش‌های عقلایی عرفی است؛ لذا پس از اثبات چنین معقولیتی لوازم آن نیز مقبول است. اگر کسی به فرض با استدلال به این نتیجه برسد که تثلیث صحیح است و نبوت حضرت عیسی علیه السلام نیز نقض نشده است (هرچند این استدلال در واقع خطاست، ولی فرض شود که فرد مکلف تمام تلاش خود را به کار گرفته و به این نتیجه رسیده است) و پس از اثبات این دو امر با استدلال، از علمای خود نیز در فروع دیگر اعتقادی تقلید کند و اتفاقاً در آن فروع نیز اشتباه و خطا رخ داده باشد، آیا وی را به جهت تقلیدش مذمت می‌کنند؟ مذمتی که در روایات صورت گرفته مربوط به تقلید در حتی اصل توحید و نبوت است، نه در فروع و جزئیات اعتقادی.

دلیل سوم: در اعتقادات علم لازم است. علم نیز عبارت است از اعتقاد مطابق با واقع؛ چه این مطابقت به جهت بدهت فهمیده شود و چه از روی استدلال. تقلید نه در زمره امر بدیهی است و نه استدلال؛ در نتیجه از دایره علم خارج است (ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۳۲۸). حتی اگر فرض شود تقلید می‌تواند مفید علم باشد، باز به جهت در معرض زوال بودنش درخور اعتماد نیست. در اعتقادات، علمی لازم است که پایدار باشد نه آنکه در معرض زوال باشد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۸؛ صدر، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۱۰).

نقد: آنچه در اعتقادات لازم است تدین و اعتقادورزی است. البته این اعتقادورزی بدون شناخت شکل نمی‌گیرد؛ ولی تعیین اینکه این شناخت حتماً یقین باید باشد و ظن در آن کارایی ندارد، مصادره به مطلوب است. به علاوه، فرض که در اعتقادات علم لازم باشد؛ ولی علم به مطابقت با واقع صرفاً با بدهت یا استدلال به دست نمی‌آید، بلکه ممکن است از تقلید نیز علم حاصل شود؛ به ویژه اگر کمالات صاحب‌نظر تقلیدشونده برای تقلیدکننده روشن و نمایان باشد و در مقابل دیدگاهش نیز مخالفتی یافت نشود. در این صورت معمولاً برای تقلیدکننده علم و یقین عرفی حاصل می‌شود. سومین مطلب اینکه حتی فرض می‌کنیم این علم در معرض زوال باشد؛ ولی اگر راهیابی امکان زوال، مضر به حجیت آن است، علم برآمده از استدلال و نظر نیز به احتمال عقلی در معرض زوال است. بارها پیش آمده است که استدلالی به صورت یقینی پذیرفته شده است و پس از مدتی در مقدمات آن استدلال

تشکیک شده و بر نفی مفاد قضیه تصدیق یقینی حاصل شده است. پس علم برآمده از استدلال نیز ذاتاً در معرض زوال است و اگر امکان راهیابی زوال در علم برآمده از تقلید موجب از بین رفتن حجیت تقلید می‌شود، باید همین امر را نیز در علم برآمده از استدلال جاری کرد و بدان ملتزم گشت (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۸؛ صدر، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۱۰). چهارم اینکه چنین استدلالی خروج از بحث است؛ چرا که بحث در صحت یا عدم صحت اعتقادورزی به علم برآمده از تقلید به شرط دوام آن اعتقاد و علم است، نه تقلید مطلق (صدر، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۱۰).

دلیل چهارم: نصوص وقتی به نصوص دینی مراجعه می‌شود، شواهد مختلفی در حرمت تقلید دیده می‌شود. این ادله نقلی به گونه‌های مختلفی هستند که در دسته‌بندی ذیل از هر گونه نمونه‌ای بیان خواهد شد:

دسته اول: ادله نقلی‌ای وجود دارند که طبق آنها علم به اعتقادات لازم است؛ مانند:

يُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ فِي قَبْرِهِ مَنْ رَبُّكَ قَالَ فَيَقُولُ اللَّهُ فَيَقَالُ لَهُ مَا دِينُكَ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيَقَالُ لَهُ مَنْ نَبِيِّكَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ فَيَقَالُ مَنْ إِمَامُكَ فَيَقُولُ فَلَانَ فَيَقَالُ كَيْفَ عَلِمْتَ بِذَلِكَ فَيَقُولُ أَمْرٌ هَدَانِي اللَّهُ لَهُ وَبَيَّنَّنِي عَلَيْهِ فَيَقَالُ لَهُ نَمَّ نَوْمَةٌ لَا حُلْمَ فِيهَا نَوْمَةُ الْعُرُوسِ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَرَيْحَانِهَا فَيَقُولُ يَا رَبِّ عَجَلٌ قِيَامَ السَّاعَةِ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى أَهْلِي وَمَالِي وَيَقَالُ لِلْكَافِرِ مَنْ رَبُّكَ فَيَقُولُ اللَّهُ فَيَقَالُ مَنْ نَبِيِّكَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ فَيَقَالُ مَا دِينُكَ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيَقَالُ مَنْ أَمِينٌ عَلِمْتَ ذَلِكَ فَيَقُولُ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقُلْتُهُ فَيَضْرِبَانِهِ بِمِرْرَتَيْهِ فَيَقَالُ (كليني، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۲۳۸؛ شيخ حر عاملی، ۱۴۲۵ ق، ج ۱، ص ۱۱۹؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۴، ص ۲۱۱؛ همو، ۱۴۰۳ ق، ج ۶، ص ۲۶۳).

مطابق این روایت وقتی از کافر درباره خداوند، پیامبر و دین می‌پرسند که از کجا دانستی این امور را، در پاسخ می‌گوید «مردم چنین می‌گفتند؛ من نیز همان را گفتم» و پس از این پاسخ عذاب می‌شود. این امر نشان می‌دهد تقلید در امور اعتقادی مقبول نیست و عذاب‌آور است؛ هرچند متعلق این اعتقاد حق نیز باشد. پس باید به دنبال علم رفت (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۷). همچنین از آیاتی مانند آیه «فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که پیامبر را مورد خطاب قرار داده و به ایشان دستور می‌دهند درباره توحید علم داشته باشد، همین امر برمی‌آید که در اعتقادات، علم لازم است. بر طبق آیه «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» نیز بر امت اسلامی لازم دانسته شده که به پیامبر تاسی کنند و در مسئله توحید علم یابند. از طرفی نیز اجماع به عدم فصل میان توحید و دیگر اصول عقاید وجود دارد. پس در همه اصول عقاید باید به دنبال علم بود؛ درحالی‌که تقلید از افاده علم قاصر است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۷؛ بیارجمندی خراسانی، ۱۳۸۱ ق، ج ۱، ص ۱۵۴).

نقد: روایتی که بدان استناد جسته شد هیچ گونه دلالتی بر عقاب بر تقلید ندارد (ر.ک: کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۸)؛ زیرا روایت فرد مورد عذاب را مؤمن مقلد معرفی نکرده بلکه وی را کافر نامیده است. کافر کسی است که دست کم یکی از ضروریات اسلام را باور ندارد. در روایت به فرد کافر (با اینکه پاسخ صحیح نیز داده) وعده عذاب داده شده است؛ زیرا وی در دنیا معتقد به این امور نبوده و گفته مردم را بازگو می کند و آنچه را در دنیا از مردم شنیده بود، همان را بازگو کرده، بدون اینکه در دنیا به آنها معتقد باشد. به عبارت دیگر، این روایت اصلاً اشاره ای به تقلید و عدم تقلید ندارد. روایات دیگر نیز شاهی بر این معنا هستند. در آن روایات اشاره می شود که کافر در رویارویی با ملائکه پرسشگر از پاسخ دادن بازمی ماند و می گوید مردم چنین و چنان می گفتند (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۲۳۹؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۴، ص ۲۱۲).

آیه مزبور نیز تحصیل علم را بر پیامبر واجب نمی کند، بلکه مفاد آیه این است که به وجود خدا و وحدانیت وی یقین داشته باش، به گونه ای که هیچ شکی به خود راه ندهی (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۸). در واقع آیه یادشده دستور می دهد تا هیچ گونه تزلزل و تردیدی در اعتقادات نداشته باشد. بر فرض که معنای آیه «أَنْتُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» لزوم تحصیل علم به اعتقادات باشد؛ با تقلید نیز منافات ندارد؛ زیرا چه بسا انسان از تقلید نیز به مسئله یقین یابد و به آن علم داشته باشد. حتی بر فرض که مماشات صورت بگیرد و تقلید علم آور تلقی نشود، در این صورت اگر بنای بر جمود بر لفظ علم باشد، باید بر راه دستیابی به آن نیز جمود صورت بگیرد. مطابق این آیه، پیامبر استدلال عقلی بر مطلب اقامه نکرده اند؛ بلکه وحی و الهام بر وی صورت گرفته است. پس باید بر همه مسلمانان واجب کرد تا علم را از راه وحی به دست آورند.

دسته دوم: در برخی از ادله، مانند: «الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۲۶؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۶۸، ص ۲۵۱؛ همو، ۱۴۰۴ ق، ج ۷، ص ۱۵۴) محل استقرار ایمان، قلب معرفی می شود. ویژگی استقرار این است که با علم سازگار است، نه با گمان و ظن؛ پس در اعتقادات و ایمان به آنها چاره ای جز تحصیل علم و یقین نیست. به همین جهت نمی توان در اصول دین به تقلید تمسک کرد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۷؛ صدر، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۱۱).

نقد: مقصود از استقرار چه نوع ثبوتی است؟ ثبوت دایمی یا مطلق ثبوت؟ اگر مقصود از استقرار ثبوت دایمی است، به گونه ای که به هیچ وجه و در هیچ حالتی از میان نرود، چنین امری اگر در قالب تقلید به دست نیاید در ضمن استدلال نیز ممکن است تحصیل نشود، زیرا چه بسا در اموری که

استدلال بر آنها صورت گرفته، با تشکیک در برخی از مقدماتش، یقین به دست آمده نیز از بین برود؛ و اگر مقصود مطلق ثبوت است، این امر هم در ضمن تقلید منجر به علم می شود و هم تقلید منتهی به اطمینان به دست می آید؛ همان گونه که از استدلال نیز به دست می آید. پس نقض یاد شده، منحصر در تقلید نیست و نمی تواند علت ناکارآمدی آن دانسته شود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۸؛ صدر، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۱۱).

دسته سوم: در برخی از ادله نقلی مانند: «مَا يَعْْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ» (هود: ۱۰۹) «وَأِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ» (زخرف: ۲۲ و ۲۳) تقلید مذموم دانسته شده است. در ماهیت تقلید نیز تفاوتی میان دین اسلام و غیر اسلام نیست تا گفته شود در صورتی که تقلید در امور اعتقادی از سوی فرد یهودی یا مسیحی صورت می گیرد، مذموم و اگر از سوی فرد مسلمان صورت می گیرد، مقبول و ممدوح است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۶؛ صدر، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۱۰).

نقد: ادله مزبور در مقام مذمت مطلق تقلید نیستند؛ بلکه تقلید خاص را نشانه گرفته اند. تقلید گاه ریشه در امور تعصبی دارد که تقلیدی کورکورانه به شمار می آید؛ مانند تبعیت از پدران و اجداد بدون اینکه آنها به مسئله علم داشته باشند. چنین تقلیدی نه موافق عقل است و نه موافق نقل. در این آیات، از تقلید این چنینی نهی شده است؛ ولی تقلیدی که از تعصبات تأثیر پذیرفته باشد، بلکه عالم بودن مجتهد منشأ تقلید از وی باشد، مورد نهی آیات نیست؛ ثانیاً این آیات، تقلیدی را مذمت می کنند که شخص حتی پس از آشکار شدن حق و معلوم شدن بطلان تقلیدش همچنان پایبند آن باشد. می توان آیه بعد از این دو آیه را نیز شاهد بر مطالب گفته شده دانست. آیه «قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (زخرف: ۲۴) دلالت دارد که حتی پس از آشکار شدن حق، باز بر تقلید خود پافشاری می کنند (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۶؛ صدر، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۱۰).

می توان روایت نقل شده از امام حسن عسکری علیه السلام را نیز شاهد بر عدم این تفصیل دانست. در این

روایت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید که مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

اگر این مردم یهودی از تورات فقط همان را که از علمای خود می شنوند می دانند، بنابراین راهی جز همان برایشان باقی نمی ماند. پس چطور خداوند ایشان را به سبب تقلید کردن و قبول از علمای خود سرزنش می کند، و مگر نه این است که عوام یهود همچون عوام ما تقلید علمای خود می کنند؟ حضرت فرمود: میان عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود از یک جهت فرق و تفاوت است و از جهتی برابری. از جهتی که آن دو با هم برابرند، این است که خداوند، عوام ما را در تقلید از علمای خود همان گونه مذمت کرده که عوام و علمای یهود را؛ و اما از جهت افتراق ایشان نه. آن مرد گفت: ای زاده رسول خدا! این مطلب را برایم بیان فرمایید. حضرت علیه السلام فرمود: به تحقیق عوام یهود

۳-۲. جواز تقلید

برخی دیگر از علمای اسلامی معتقدند تقلید در اصول دین جایز است. این قول از ظاهر برخی از عبارات شیخ انصاری و شیخ طوسی به دست می‌آید؛ هرچند ایشان وظیفه اولاً و بالذات مکلف را تحصیل علم می‌دانند، می‌گویند اگر شخص از این وظیفه کوتاهی کند و از تقلید بهره گیرد، اعتقاداتش صحیح است و معتقدند عقاب و غذب متوجه او نیست (شیخ طوسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۷۳۱ و ج ۱، ص ۱۳۲؛ شیخ انصاری، ۱۳۷۹، ص ۲۷۲). البته می‌توان جواز تقلید را عام دانست و لزومی ندارد حتماً وظیفه اولیه مکلف را تحصیل علم از راه استدلال بدانیم. در اصول دین هم می‌توان به استدلال تمسک جست و هم می‌توان به تقلید بسنده کرد. اکنون به ادله اقامه شده برای جواز تقلید اشاره کنیم:

دلیل اول: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پذیرش اسلام مردم، اقرار به شهادتین را بسنده می‌دانست و هیچ‌گاه آنها را مکلف به استدلال و اقامه برهان نمی‌کرد؛ بلکه پس از این اقرار، آنها را امر می‌فرمود تا احکام و فروع عملیه اسلامی را یاد گیرند. فعل پیامبر در این زمینه بهترین شاهد و حجت است بر اینکه راه دستیابی به اعتقادات، منحصر در استدلال نیست؛ بلکه از راه تقلید نیز می‌توان به این امر مهم نایل شد (مرعشی نجفی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷۴؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۱۱؛ صدر، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۰۸).

نقد: نخستین پرسشی که از استدلال‌کننده می‌توان پرسید این است که از کجای این سیره استفاده کردید که مسلمانان صدر اسلام، در پذیرش دین اسلام تقلید کرده بودند؟ آری، مسلماً بیشتر افرادی که صدر اسلام مسلمان می‌شدند از جمله مردم عوام بودند که قادر بر استدلال به براهین عقلی و پیچیده نبودند و به تبع نمی‌توانستند اعتقاد تفصیلی برآمده از این براهین را داشته باشند؛ ولی آیا می‌توان میان این امر و تقلیدی بودن اسلام آنها ارتباط برقرار کرد؟ مسلمانان صدر اسلام به نحو اجمالی علم به خدا و پیامبرش یافته بودند و به دنبال آن شهادتین می‌گفتند نه اینکه حتی این آگاهی ایشان هم از روی تقلید باشد. پس سیره یادشده ارتباطی به تقلید یا عدم تقلید در اصول ندارد بلکه این دلیل شاید بهترین شاهد بر کفایت آگاهی اجمالی در اصول دین برای افراد عادی باشد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۱۱). ظاهراً مقصود مرحوم مرعشی نجفی نیز در پاسخ به دلیل مزبور، همین باشد (مرعشی نجفی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷۴)؛ زیرا ایشان می‌فرماید: نپرسیدن پیامبر، دال بر جواز تقلید نیست؛ یعنی نباید میان این دو امر تلازم برقرار کرد. چه بسا نپرسیدن ایشان به جهت وجود علم اجمالی عوام به مفاد شهادتین باشد.

دلیل دوم: قیاس اولویت: مشهور این است که تقلید در فروع دین جایز است. وقتی تقلید در فروع جایز باشد، به طریق اولی باید در اصول دین نیز جایز باشد؛ چراکه اصول دین پیچیده‌تر است و وقتی

صریحاً از کذب علمای خود و اکل حرام و رشوه و تغییر احکام از واجبات آن با شفاعت و عنایت و تملق و چاپلوسی باخبر بودند و با تعصب شدیدی که آنان را از دینشان جدا کرده بود ایشان را شناخته بودند و اینکه آنان هر گاه تعصب به خرج دهند، حقوق همان‌ها را که بر ایشان متعصب می‌شوند زایل می‌سازند، و اموال را به ناروا دهند، و به خاطر همان‌ها بدیشان ظلم کردند، و نیک دانسته بودند که علمای ایشان دست به حرام می‌برند، و به ناچار با معارف قلوب خود به این نکته پی برده بودند. کسی که رفتارشان مانند علمای ایشان باشد، فاسق است و جایز نیست به خاطر خدا تصدیق شود و نه به عنوان واسطه میان خلق و خدا. پس به خاطر اینکه تقلید کسانی را کردند که آنان را شناخته بودند و افرادی که دانسته بودند، قبول خبرشان، و تصدیق حکایتشان، و عمل به مطالبی که به ایشان می‌رسد از افرادی که ندیده‌اند جایز و روا نیست، و واجب است که به خودشان فرو رفته و درباره امر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیک بیندیشند؛ چراکه ادله آن حضرت آشکارتر از آن است که مخفی بماند، و مشهورتر از آن است که برایشان آشکار نگردد، و این چنین است عوام امت ما، هرگاه از علمای خود فسق ظاهر، و تعصب شدید و هجوم بر حطام دنیا و حرام آن را دریافتند، و نیز دیدند آنان به جای اصلاح طرف‌داران خود، کمر به نابودی ایشان بسته‌اند، و با اینکه به خواری و اهانت شایسته‌ترند مورد احسان و نیکوکاری طرف‌داران خود واقع می‌شوند، در چنین اوضاعی هر کدام از عوام ما از چنان فقهایی تقلید کند، درست همانند یهودی خواهد بود که مشمول ذم خداوند به واسطه تقلید از فقیهانی فاسق خود شدند. پس هر فقیهی که مراقب نفسش بوده، حافظ دین خود است و با نفس خود مخالف است و مطیع امر به ولایت می‌باشد، بر عوام است که از چنین فقیهی تقلید کنند، و این شرایط تنها مشمول برخی از فقه‌های شیعی می‌شود نه تمامشان؛ زیرا از هر که مرتکب عملی قبیح و فاحش همچون فقه‌های فاسق عامه گردد؛ مطلبی را که از ما می‌گویند قبول نکنید، و حرمتشان را نگاه ندارید؛ و هر آینه بسیاری از مطالب منقول از ما دستخوش تخلیط شده است؛ زیرا فاسقان گوش به کلام ما می‌دهند و از سر جهل تمام آن را تحریف می‌کنند، و از کمی شناختی که دارند مطالب را بر غیر آن می‌نهند، و جماعت دیگری نیز از سر عمد بر ما دروغ بندند تا از حطام ناچیز دنیا وسیله‌ای به دست آرند تا همان، شعله‌های آتش جهنم را بر ایشان بیفزاید (طبرسی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۵۴۹-۵۵۳).

دلیل پنجم: بر مذموم بودن تقلید در امور اعتقادی و لزوم به‌کارگیری نظر و استدلال در اصول عقاید، اجماع وجود دارد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۷؛ صدر، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۱۱؛ علامه حلی، ۱۳۶۵، ص ۱؛ زین‌الدین، بی‌تا، ص ۲۴۳؛ عاملی شهید ثانی، ۱۴۰۹ ق، ص ۵۹؛ آمدی، ۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۱۵۵؛ ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۳۲۷).

نقد: با مخالفت برخی از علما مانند شیخ طوسی، علامه مجلسی، شیخ بهایی و محقق اردبیلی چگونه می‌توان اجماع بر مطلب مذکور داشت؟ این علما معتقدند بر کفایت ظن برآمده از تقلید در اصول دین اجماع وجود دارد (شیخ طوسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۷۳۱ و ج ۱، ص ۱۳۲؛ شیخ انصاری، ۱۳۷۹، ص ۲۷۲).

در مسائل آسان و ساده امکان تقلید باشد، در مسائل پیچیده‌ای که دستیابی به آن در توان همه نیست به طریق اولی جایز خواهد بود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۱۲).

نقد: اولاً به چه دلیل مسائل اصول دین، پیچیده‌تر از فروع فقهی قلمداد می‌شود؟ در اصول دین لازم نیست حتماً علم تفصیلی برآمده از ادله فلسفی و عقلی پیچیده شکل بگیرد تا ادعا شود دستیابی به چنین علمی دشوار است؛ بلکه شناخت اجمالی آن نیز بسنده است؛ پس نمی‌توان ادعای پیچیده‌تر بودن اصول اعتقادی را صحیح دانست؛ ثانیاً بر فرض پیچیدگی، تعداد مسائل اصول دین با فروع دین بسیار متفاوت است؛ شاید جواز تقلید در فروع به جهت تعدد بسیار مسائل آن باشد؛ درحالی‌که در اصول دین چنین تعددی در کار نیست و شاید بتوان با فحوصی مختصر در ادله، اعتقاد لازم در اصول دین را به دست آورد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۱۲).

دلیل سوم: در نهاد هر انسانی این امر نهفته است که هرگاه خود جاهل به مسئله‌ای باشد، به فرد عالم و دانای به مسئله مراجعه کند (ر.ک: سند، ۱۳۸۲). چنین امری از جمله امور غریزی و طبیعی انسان است؛ پس اصل تقلید امری درونی و غریزی است، هرچند محدوده آن نیاز به بررسی دارد. تقلید از روی تعصب، از آبا و اجداد از جمله تقلیدهای مذموم است؛ ولی تقلید از عالم و خبره نه تنها مذموم نیست، بلکه هم بنای عقلا آن را می‌پذیرد و هم ادله نقلی؛ مانند آیه «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۱؛ انبیاء: ۷). رجوع به عالم از جمله امور عقلایی است؛ به همین جهت یکی از مبانی جواز تقلید در فروع نیز شمرده می‌شود. می‌توان از مباحث معرفت‌شناسی برای تأیید این امر بهره جست. در مباحث معرفت‌شناسی در ذیل منابع معرفت، از مرجعیت سخن به میان می‌آید و بحث می‌شود که آیا مرجعیت (پذیرش قول متخصص و عالم) می‌تواند منبع معرفت و یا توجیه باشد یا خیر. تقریباً در میان معرفت‌شناسان منبع توجیه بودن مرجعیت امری پذیرفته شده است؛ زیرا روشی عقلانی است. عقلا سیره و روششان بدین گونه است که اگر کسی در امری که جاهل است به متخصص رجوع کند، عمل وی را قبیح نمی‌دانند؛ بلکه می‌گویند فعل عقلانی انجام داده است (ر.ک: حسین زاده، ۱۳۸۶، ص ۲۹۴-۲۹۵).

نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه به ادله قول و جوب تقلید و حرمت تقلید اشکال وارد شد، می‌توان با قول به جواز همراهی کرد؛ هرچند به برخی از ادله این قول نیز اشکال وارد است، در نهایت می‌توان گفت وظیفه

اولی در اعتقادات، استدلال و مراجعه به نصوص قطعی است و در صورت فقدان نص و یا ممکن نبودن استدلال، می‌توان از قول متخصص در این زمینه پیروی کرد؛ البته مشروط به اینکه چنین تقلیدی مستلزم دور نباشد؛ یعنی تقلید در غیر از اثبات توحید و نبوت جایز است. این امر پیش‌فرض همه کسانی است که درباره جواز، وجوب یا منع تقلید در اصول دین بحث می‌کنند.

ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، ۱۴۱۶ ق، *الفصل فی الملل و الأهواء و النحل*، تحقیق احمد شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة.

ابن صلاح شرفی، احمد بن محمد، ۱۴۱۱ ق، *شرح الأساس الکبیر*، دکتر احمد عارف، صنعاء، دار الحکمة الیمنیة.

ابن فارس، ابی‌الحسین احمد، ۱۳۹۱ ق، *معجم مقاییس اللغة*، مصر، مطبعة البابی الحلبی و اولاده.

ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، تحقیق سید جمال‌الدین میر دامادی، چ سوم، بیروت، دار الفکر - دار صادر.

آمدی، سیف‌الدین، ۱۴۲۳ ق، *أبکار الأفكار فی أصول الدین*، احمد محمد مهدی، قاهره، دار الکتب.

بیارجمندی خراسانی، یوسف آرام حائری، ۱۳۸۱ ق، *مدارک العروة*، نجف، مطبعة النعمان.

جرجانی، میر سید شریف، ۱۴۱۲ ق، *التعریفات*، چ چهارم، تهران، ناصر خسرو.

حرانی، حسن بن علی ابن شعبه، ۱۴۰۴ ق، *تحف العقول*، علی اکبر غفاری، چ دوم، قم، جامعه مدرسین.

حسین زاده، محمد، ۱۳۸۶، *کاوشی در ژرفای معرفت شناسی ۲: منابع معرفت*، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

خویی، سید ابو القاسم، ۱۴۱۹ ق، *دراسات فی علم الأصول*، سیدعلی هاشمی شاهرودی، قم، موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.

— ۱۴۱۷ ق، *مصباح الأصول*، قم، کتابفروشی داورى.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق، دارالعلم الدار الشامیة.

زین‌الدین، حسن بن، بی تا، *معالم الدین*، چ نهم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

سبحانی، جعفر، ۱۳۸۵، *الإیمان و الکفر فی الكتاب و السنة*، چ دوم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

سند، محمد، ۱۳۸۲، «نقش روایات در امور اعتقادی (بخش اول)»، *پژوهش‌های اصولی*، ش ۵ و ۴، ص ۳۴-۵۶.

سید مرتضی، علی بن حسین موسوی، ۱۴۰۵ ق، *رسائل الشریف المرتضی*، سید مهدی رجائی، قم، دار القرآن الکریم.

شبر، سید عبد الله، ۱۴۲۴ ق، *حق الیقین فی معرفة أصول الدین*، چ دوم، قم، أنوار الهدی.

شریف الرضی، محمد بن حسین، ۱۴۱۴ ق، *نهج البلاغة (للصیحی صالح)*، فیض الإسلام، قم، هجرت.

شیخ انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۳۷۹، *فرائد الأصول*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۲۵ ق، *إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات*، بیروت، اعلمی.

شیخ طوسی، حسن، ۱۴۱۷ ق، *العدة*، قم، چاپخانه ستاره.

صدر، سید رضا، ۱۴۲۰ ق، *الاجتهاد و التقليد*، با اهتمام سیدباقر خسروشاهی، چ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

طبرسی، احمد بن علی، ۱۳۸۱، *الإحتجاج*، ترجمه بهرادر جعفری، تهران، اسلامیة.

عاملی شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، ۱۴۰۹ ق، *حقائق الإیمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة*، تحقیق سیدمهدی رجائی، قم،

کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

عاملی محقق کرکی، علی بن حسین، ۱۴۰۹ ق، *رسائل المحقق کرکی*، به تحقیق شیخ محمد حسون، قم، کتابخانه آیت‌الله

مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامی.

علامه حلّی، حسن بن یوسف، ۱۴۰۴ ق، *مبادئ الوصول إلى علم الأصول*، عبد الحسین محمد علی بقال، قم، المطبعة العلمیة.

— ۱۴۱۰ ق، *الرسالة السعدیة*، تعلیق و تحقیق عبدالحسین بن محمد علی بقال، قم، کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.

— ۱۳۶۵، *الباب الحادی عشر*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی.

— ۱۴۰۱ ق، *أجوبة المسائل المهنائیة*، قم، چاپخانه خیام.

علامه مجلسی، محمدباقر ۱۴۰۴ ق، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تصحیح سید هاشم رسولی، چ دوم، تهران، دار

الکتب الإسلامیة.

— ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار*، چ دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ۱۴۰۵ ق، *إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين*، تصحیح سید مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیت‌الله

مرعشی.

فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۳۸۳، *کتاب العین*، تحقیق مهدی المخزومی، تحقیق ابراهیم السامرائی و اسعد الطیب، قم، اسوه.

فیومی، احمد بن محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، *المصباح المنیر*، بیروت، دارالقلم.

قاضی عبدالجبار، ابی‌الحسن، ۱۴۲۲ ق، *المغنی فی أبواب التوحید و العدل*، تحقیق جورج قناتی، قاهره، الدار المصریة.

کاشف الغطاء، علی، ۱۴۲۲ ق، *النور الساطع فی الفقه النافع*، النجف الاشرف، منشورات موسسه کاشف الغطاء العامه.

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، مقدمه علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ چهارم، تهران، دار

الکتب الإسلامیة.

مازندرانی، مولی صالح، ۱۳۸۸ ق، *شرح أصول الکافی*، تعلیق علامه شعرانی و علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الإسلامیة.

محقق حلّی، نجم‌الدین جعفر بن حسن، ۱۴۰۳ ق، *معارج الأصول*، قم، مؤسسه آل‌البتیة علیهم السلام.

مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین، ۱۳۸۰، *القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد*، شارح سید عادل علوی، قم، کتابخانه آیت‌الله

العظمی مرعشی نجفی.

مصطفوی، حسن، ۱۴۰۲ ق، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، مرکز کتاب لالترجمة و النشر.

مؤیدی، ابراهیم بن محمد بن احمد، ۱۴۲۲ ق، *الإصباح علی المصباح فی معرفة الملك الفتحاح*، تحقیق عبد الرحمن شایم،

صنعاء، مؤسسه الإمام زید بن علی.

وحید بهبهانی، محمدباقر بن محمد، ۱۴۱۵ ق، *الفوائد الحائریة*، قم، مجمع الفکر الإسلامی.